



لاداستان / آمریکا

از نوشتن

نامه‌های چارلز بوکوفسکی

گردآوری ابل دبريتو

ترجمه مهتاب سيدآبادي

OF THE

and the
as cor
E
BRED C
hair use

THOUGH,
CRACLE

AND
what was needed ma
ANCIENT & STYLE

a faster
absurd PAIN;
IS ABSURD

NOTHING MORE;
WITH ANY OLD
been young and

Y OF THE leaves,
E dead PLANTS;
dark hall
TOOD

HELL
usally

AWAKE
the part
my W
and the
surroun
the sun
and my

the
the
SAID to
what is to
the

the
and

ate
ing

the

از نوشتن

نامه‌های چارلز بوکوفسکی

The Persian translation of

On Writing

By Charles Bukowski (Ed. by Abel Debritto)

Ecco, HarperCollins, New York, 2015

Translated by Mahtab Seyedabadi

Didavar Book, Tehran, 2022

سرشناسه: بوکوفسکی، چارلز، ۱۹۲۰ - ۱۹۹۴ م. (Bukowski, Charles)

عنوان و نام پدیدآور: از نوشتن: نامه‌های چارلز بوکوفسکی / گردآوری [صحیح: ویراستار] ابل دبریتو؛ ترجمه‌ی مهتاب سیدآبادی.

مشخصات نشر: تهران: کتاب دیدآور، ۱۴۰۱.

مشخصات ظاهری: ۳۰۰ ص: ۵/۱۴×۲۱ س.م.

شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۱۰۴-۲۰۸-۹

وضعیت فهرست‌نویسی: فیبا

یادداشت: عنوان اصلی: [2015], On Writing

عنوان دیگر: نامه‌های چارلز بوکوفسکی.

موضوع: بوکوفسکی، چارلز، ۱۹۲۰ - ۱۹۹۴ م.

موضوع: نویسندگان آمریکایی -- قرن ۲۰ م. -- نامه‌ها (-- 20th century -- American Authors, Correspondence)

نویسنده‌ی (Authorship) -- نویسندگی خلاق (Creative writing)

شناسه‌ی افزوده: دبریتو، ایبل، ویراستار (Debritto, Abel)

شناسه‌ی افزوده: سیدآبادی، مهتاب، ۱۳۶۵ - مترجم

رده‌بندی کنگره: PS۳۵۵۳

رده‌بندی دیویی: ۸۱۶/۵۴

شماره‌ی کتاب‌شناسی ملی: ۸۹۳۷۸۴۲

از نوشتن

نامه‌های چارلز بوکوفسکی

گردآوری آیل دبیریتو

ترجمه‌ی مهتاب سیدآبادی



کتاب دیدآور

از نوشتن

نامه‌های چارلز بوکوفسکی

گردآوری آیل دبیریتو

ترجمه‌ی مهتاب سیدآبادی

دبیر مجموعه: اصغر نوری

ویراستار: نرگس صالح‌نژاد

نمونه‌خوان: نگین فرهود

طراحی جلد: فرشید خالقی

چاپ: شاهین، صحافی: امیر

چاپ نخست: پاییز ۱۴۰۱

شمارگان: ۵۵۰ نسخه

حق هر گونه چاپ و انتشار محفوظ است.

دفتر نشر: خیابان انقلاب، خیابان فخر رازی، خیابان روانمهر، شماره‌ی ۸۴، ساختمان دیدآور،

طبقه‌ی یکم.

ایمیل: info@didavarbook.com

فروشگاه: خیابان انقلاب، روبه‌روی دانشگاه تهران، شماره‌ی ۱۳۰۴.

تلفن: ۶۶۹۵۴۷۴۸

اینستاگرام: didavarbook

فروش آنلاین: www.didavarbook.com

قیمت: ۱,۴۰۰,۰۰۰ ریال



چارلز بوکوفسکی (۱۹۹۴-۱۹۲۰)

یادداشت گردآورنده

نامه‌های بوکوفسکی سرشار از طرح‌ها و تصاویری حاشیه‌ای بودند که باز نشر جزء به جزء آن را ناممکن می‌کرد. هم‌چنین در این جا امکان چاپ مکاتبات دست‌نویس او بین سال‌های ۱۹۴۵ تا ۱۹۵۴ نبود (که تصادفاً هم‌زمان با شهرت بوکوفسکی در ده سال باده‌گساری است، آن زمان که گفت دیگر هرگز نمی‌نویسد و همه را گمراه کرد، گویی که آن همه دست‌نویس‌ها فراموش‌شدنی بودند). با وجود این، برخی از نامه‌های شاخص او دقیقاً به همان شکل آورده شده و به عنوان آثار بوکوفسکی شایان توجه است.

برای حفظ نامه‌های عجیب و غریب بوکوفسکی به همان شکلی که بود، تغییرات ویرایشی بسیار کمی اعمال شد. با وجود این که نشانه‌گذاری‌های بوکوفسکی از دقت بسیار زیادی برخوردار بودند، املاي او در بهترین حالت غیرعادی بود و او بر آن تأکید بسیار داشت. در این مجموعه، اشکالات کوچک سهوی اصلاح شدند، اما تلاش کردیم اشتباهات آگاهانه را دست‌کاری نکنیم تا حال و هوای متن به همان ترتیب حفظ شود. هم‌چنین آغاز و پایان نامه‌ها، به دلیل شباهت بسیار به هم، حذف شدند. بوکوفسکی مکاتبه‌گری چیره‌دست بود که معمولاً نامه‌های طولانی و سرشار از مباحثی نامرتبط با هنر نویسندگی می‌نوشت. از قلم‌افتادگی‌های نوشتاری با [...] نشان داده شده و نکات درون متن هم در پرانتز آورده شده است. بوکوفسکی برای همه‌ی تأکیدات از حروف بزرگ، عنوان کتاب‌ها از فونت ایتالیک و برای شعرها و داستان‌های کوتاه از علامت گیومه استفاده کرده است. تاریخ‌ها و عنوان‌ها هم استاندارد شده است.

به جز این تغییرات جزئی، این نامه‌ها همان‌طوری آورده شده‌اند که بوکوفسکی زمانی آن‌ها را نوشت.



یادداشت مترجم

بوکوفسکی را همیشه دوست داشتم، اما پس از خواندن این کتاب، طوری عاشق اش شدم که جهانم دگرگون شد. این تجربه را بیش از همه قدردان آموزه‌ها و حمایت‌های استاد عزیزم، آقای اصغر نوری، هستم که این مسیر را برای من هموار کردند.

بوکوفسکی در این نامه‌ها قدرشناس و آرام است، صفاتی که شاید از خلال داستان‌هایش نتوانید ببینید. اما نامه‌هایش سرشارند از لحظه‌هایی از زندگی او، از عشق، از آن لحظه‌ای که دخترکش را پشت ماشین تایپ می‌نشاند و دلبستگی را لمس می‌کنی. در این نامه‌ها، چهره‌ای متفاوت از بوکوفسکی می‌بینیم، انسانی صادق، گاهی موجه، هوشمند و واقف به شرایط زمانه، مردی که نه صرفاً از روی جاه‌طلبی، بلکه به این دلیل که نمی‌تواند ننویسد، می‌نویسد. پشت ماشین تحریر می‌نشیند، چون این تنها راهی است که می‌تواند با آن دیوارهای ضخیم سنت را در شعر و ادبیات امریکا بلرزاند و به هم‌نسل‌ها و آیندگانش نشان دهد می‌شود جهان را همان‌طور که هست دید و به روی کاغذ آورد، با همه‌ی زشتی‌ها، هوس‌ها، مضحکه‌ها و امیدهایش؛ می‌شود فریاد زد «بگذارید جهان را بدون سانسور بخوانیم».

در مورد متن، باید به این نکته اشاره کنم که همه‌ی سه نقطه‌ها در اثر اصلی بوده‌اند و توضیح آن در یادداشت گردآورنده آمده است. بوکوفسکی در قسمت‌هایی از بردن نام کامل نویسنده‌ها و کتاب‌ها خودداری کرده، که در ترجمه حفظ و برای توضیح از پانویس استفاده شده است. غلط‌های املایی در فارسی اصلاح شده و در صورت لزوم در پانویس آمده‌اند. در انتها سپاس‌گزار خانم نرگس صالح‌نژاد،

ویراستار گرامی، برای همکاری در تکمیل پانویس‌ها و همچنین زحمات همکاران
سخت‌کوش و همراه نشر دیدآور هستم.
امیدوارم همان‌طور که من از خواندن این نامه‌ها لذت بردم، شما هم از بودن در
جهان چارلز بوکوفسکی سرمست شوید.

تیر ۱۴۰۱

۱۹۴۵

هالی برنت^۱، سردبیر مجله‌ی /ستوری^۲، که اولین کتاب بوکوفسکی را در سال ۱۹۴۴ چاپ کرد.

[به هالی برنت]

آخرین روزهای اکتبر ۱۹۴۵

نامه‌ی ردی بر «ویتمن^۳: اشعار و متون^۴» تو را همراه با نظرات دوستانه‌ی خوانندگان ادبی دریافت کردم.

به نظر چیز خوبی است.

به ویراستار دیگری هم احتیاج داری؟ اگر خواستی، خبرم کن. من نمی‌توانم هیچ کاری دست‌وپا کنم، احتمالاً ضرری ندارد شانس‌م را این‌جا هم امتحان کنم.

۱ Hallie Burnett (۱۹۰۸-۱۹۹۱)، نویسنده و دومین شریک زندگی ویت برنت.

2 Story

۳ Walt Whitman (۱۸۱۹-۱۸۹۲)، شاعر مدرن و روزنامه‌نگار که بنیان‌گذار شعر آزاد امریکا می‌دانندش.

۴ Whitman: His Poetry and Prose، کتابی از ویتمن.

۱۹۴۶

[به کاریس کرازی]

۱۹ اکتبر ۱۹۴۶

PHILA, PA
OCT. 9, 1946

DEAR MRS. CROSBY:



I WAS WORKING IN
A PICTURE FRAME
FACTORY



AND DRINKING,
WHEN YOU ACCEPTED
ONE OF MY STORIES



IN THE LETTER
YOU SAID, IT
"WAS PUZZLING
AND PROFOUND."



I LOST MY JOB.



MY FATHER BOUGHT
ME A NEW SUIT
AND SHIPPED ME
TO PHILADELPHIA



I LIVED ON SOCIAL
SECURITY, HAD TOO
MUCH TIME TO THINK
AND DRINK -

۱ Caresse Crosby (۱۸۹۱-۱۹۷۰)، کنش گر، نویسنده، و «مادرخوانده‌ی نسل گم‌شده‌ی نویسندگان مهاجر پاریس». او با همسر دومش، هری کرازی، نشریه‌ی بلک سان (Black Sun) را تأسیس کردند، که در انتشار برخی از آثار اولیه‌ی بسیاری از نویسندگانی که بعدها مشهور شدند، از جمله ارنست همینگوی، چارلز بوکوفسکی و ... نقشی اساسی داشت.



گفته بودید داستانم گیج کننده
و عمیق است.



در کارخانه قاب عکس سازی
کار می کردم و می نوشیدم.



خانم کرازبی عزیز

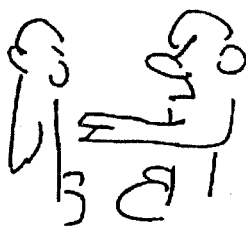
وقتی یکی از
داستان هایم را پذیرفتید،



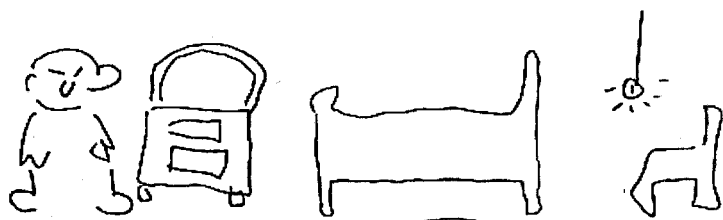
با حقوق بیمه زندگی می کردم.
پس وقت کافی برای فکر کردن
و نوشتن داشتم.



پدرم کت و شلواری برایم خرید.
و مرا به فیلا دلفیا فرستاد.



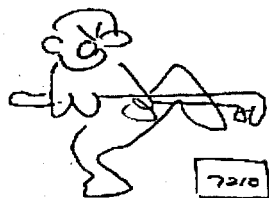
از کارم اخراجم کردند.



I KEPT WONDERING ABOUT PORTFOLIO.



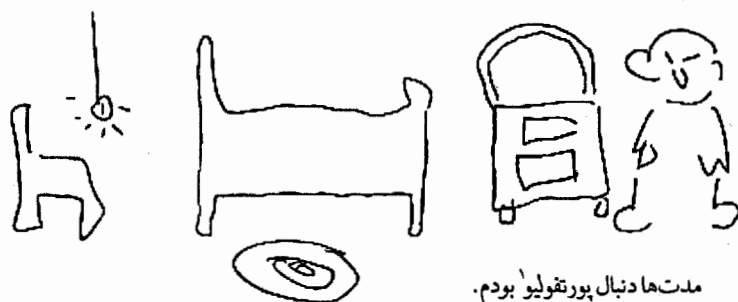
I WROTE DIVERS CONTUMELIOUS
NOTES, LOOKING UP FRENCH WORDS
IN THE BACK OF MY DICTIONARY.
I WANTED A COPY OF PORTFOLIO,
WITH MY STORY IN IT. I HAD
THE CRAZY BLUES, THE SUICIDAL
MANIA, THE WINE DREAMS. I NEEDED
A SPIRITUAL LIFT. I WAS
ENTHUSIASTIC IN MY DEMANDS.
AFTER SEVERAL INTERCHANGES, I GOT IT
(PORTFOLIO)



I AM NOW WORKING
IN A TOOL WAREHOUSE -



AND DRINKING -



مدت‌ها دنبال پورتولیو^۱ بودم.

یادداشت‌های مختلفی نوشتم و آخر در واژه‌نامه هم دنبال کلمه‌های فرانسوی گشتم. یک نسخه از پورتولیو را می‌خواهم، شماره‌ای که داستانم در آن چاپ شده است. «جازه دیوانه»^۲ را دارم و «جنون خودکشی میمی اسمیت»^۳ و «رؤیاهای شرابی»^۴. به چیزی برای ارتقای روحم نیاز دارم. از رؤیاهای خودم سرمست‌ام. بعد از نامه‌نگاری‌های زیاد گیرش آوردم (پورتولیو را).



و می‌نوشتم.



این روزها در وارهاوس^۵ کار می‌کنم.

۱ Portfolio Magazine، مجله‌ای ادبی که از سال ۱۹۴۵ تا ۱۹۴۷ چاپ می‌شد و آثار هنرمندان آوانگارد را چاپ می‌کرد.

2 The Crazy Blues

۳ Mamie Smith (۱۸۹۱-۱۹۴۶)، بازیگر، رقص و خواننده‌ی بلوز و جاز که در سال ۱۹۲۰، نخستین هنرمند سیاه‌پوست امریکایی شد که صفحاتی از آواز بلوز پر کرد.

4 Wine Dreams

5 Tool Warehouse



YET I KEEP WONDERING. WHERE ARE THESE STORIES AND
SKETCHES I SENT HERE IN MARCH 1946? IS SHE
ANGRY? IS THIS HER REVENGE? DID SHE BURN MY
THINGS? DID SHE MAKE THE PAGES INTO PAPER BOATS
FOR THE BATHTUB? OR DOES HENRY MILLER SLEEP WITH
THEM UNDER HIS MATTRESS?

I CAN WAIT NO LONGER.

IF I RECEIVE NO ANSWER, I'LL HAVE MY ANSWER,

TRULY,
Charles Bukowski
603 N. 17 TH. ST.
PHILA, 30, PA.



هنوز می‌خواهم بدانم آن همه داستان و طرح که در مارس ۱۹۴۶ برای او فرستادم کجاست؟
عصبانی شد؟ یک جور انتقام؟ کاغذهایم را سوزاند؟ قایق کاغذی برای وان حمامش
درست کرد؟ یا هنری میلر آن‌ها را زیر بالش می‌گذارد و می‌خواهد؟
صبرم تمام شده است.

اگر جوابی نگیرم، حرف‌های خودم را می‌زنم.

خالصانه،

چارلز بوکوفسکی

ش. ۶۰۳، خ. ۱۷، ام. فیلادلفیا، ۳۰، پنسیلوانیا

[به کاریس کرازی]

نوامبر ۱۹۴۶

باید تأکید کنم که چه قدر از دیدن یادداشت‌ها و آن عکس‌های خوش آب‌ورنگ (رم ۱۹۴۶) سرمست‌ام. درباره‌ی گم کردن دست‌نوشته‌ها (لغت بهشون، در هر صورت خوب هم نبودند). اما نه، شاید بعضی از طراحی‌های جسورانه‌ام بدک نبودند، مربوط به زمانی است که مثل انگلی به پدر و مادرم چسبیده بودم. آن‌ها را برای پرنده‌ها بریز: من یک شاعرم، همین و بس.

نوشیدن هنوز متزلزل می‌کند (ماشین تحریرم رفت). هاها! با قلم و کاغذ کار می‌کنم. برنامه دارم تا از شر سه داستان کوتاه نسبتاً خوب و چهار شعر نه چندان خوب برای ماتریکس، مجله‌ی ادبی کوچک و نسبتاً قدیمی‌ای در فیلادلفیا، خلاص شوم.

عصبی‌تر از آنم که برای دیدن تو تا واشنگتن رایگان‌سواری^۱ کنم. به قطعات کوچک رباعی‌ها قانع‌ام. ممنونم، خیلی سخت است. تو خیلی محجوبی، خیلی. شاید به‌زودی چیزی برایت بفرستم، اما نه به این زودی، هر طور می‌خواهی برداشت کن.

۱ Hitchhik، مسافرت رایگان که فرد مسافر با نشان دادن انگشت شست در کنار جاده‌ها از خودروهای گذری درخواست سفر رایگان می‌کند.

۱۹۴۷

[به ویت برنت^۱]

۲۷ آوریل ۱۹۴۷

ممنونم برای یادداشت‌ها.

هرچند که فکریایی در سرم هست، بعید است بتوانم رمان بنویسم (انگیزه‌ای ندارم)، اما شاید روزی امتحانش کنم. نام آن «هزارپیشه‌ی متبرک» خواهد بود. داستان یک مرد، مردی از طبقه‌ی کارگر. داستان همه‌ی کارخانه‌ها و شهرهایی که می‌رود، جسارت، زشتی و سیاه‌مستی‌های او. خیال نمی‌کنم اگر آن را این روزها بنویسم، چیز دندان‌گیری از آب درآید. باید درست و حسابی روی آن کار کنم. به جز این، نگرانی‌های شخصی زیادی هم دارم، هیکلم حتا طوری نیست که خودم را در آینده نگاه کنم. علاقه‌ات متعجب کرد، اما بی‌خیال کتاب.

این روزها طرح‌های مدادی بی‌داستان دیگری ندارم. ماتریکس تنها اثرم از این دست بود.

جهان «چارلز کوچولو خوشگله»^۲ را دارد که تا نیمه‌شب برای آن بیدار می‌ماند، دیگر نویسنده‌ی زیادی باقی نمانده ویت. «لعنتی» شنیدن از تو خیلی دوست‌داشتنی بود.

۱ Whit Burnett، نویسنده‌ی آمریکایی و سردبیر و مؤسس مجله‌ی ادبی/استوری که در دهه‌ی ۱۹۴۰ مجله‌ی

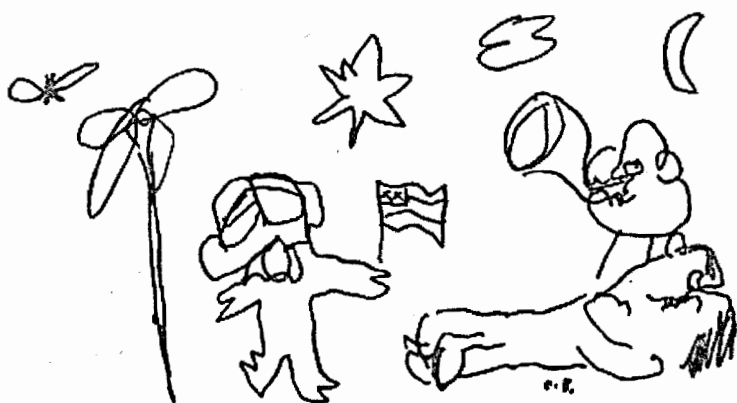
مهمی بود.

2 little Charles pretty

۱۹۵۳

[به کاریس کرازی]

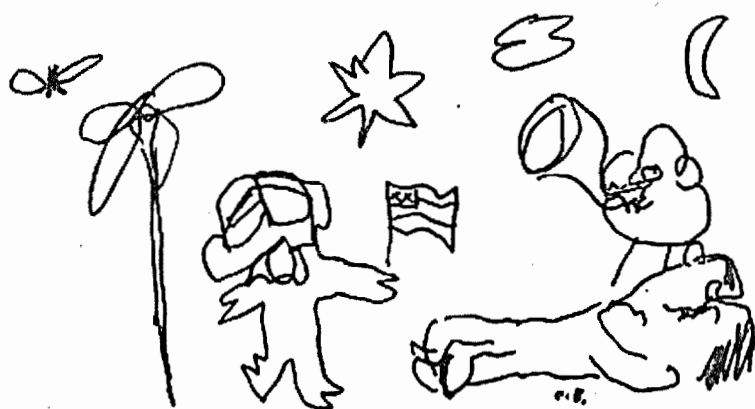
۷ اوت ۱۹۵۳



Hallo Mrs. Crosby:

Saw in book review (never really read one, but) your name, "Pail Prow."

You printed me sometime back in "Portfolio", one of the earliest (1946 or so?). Well, one time came into town off long drunk, forced to live with parents during feeble climb. I tried to, parents read story ("20 THOUS FROM KASSAPOWN") and burnt whole damn "Portfolio". Now, no longer have copy. Only piece missing from my few published works. If



سلام خانم کرازی:

در نقد کتابی (واقعاً هیچ وقت آن‌ها را نمی‌خوانم، اما) نام شما را دیدم، «دیل پرس». به هر حال، زمانی کاری از من را در پورتفولیو چاپ کردید، در همان اوایل اش (شاید ۱۹۴۶؟). به هر حال، یکی از همان روزها، کاملاً ناهشیار به شهر برگشتم تا در آن حال و احوال سخت به اجبار با خانواده‌ام زندگی کنم. فاجعه آن‌جا بود که پدر و مادرم داستان («۲۰ تشر از گسداون») را خواندند و کل مجله را سوزاندند. حالا هیچ نسخه‌ای ندارم. تنها چند نسخه‌ی پراکنده از کارهای چاپ‌شده‌ام.

you have an extra copy ???? (and I don't see why
in the hell you should ~~have~~ have) it would do me a
lot of good if you would ship it to me.

I don't write so much now, I'm getting on to 33,
pat - belly and creeping dementia. Let's my typewriter to
go on a truck 6 or 7 years ago and haven't gotten
enough non-alcoholic I to try another. Now print
my concerns and try hard and point them up with
drawings (like any other madman). Instead I just
throw the stories away and hang the drawings up in
the bathroom (sometimes on the roller).

Hope you have "20 TAKES". Would appreciate.

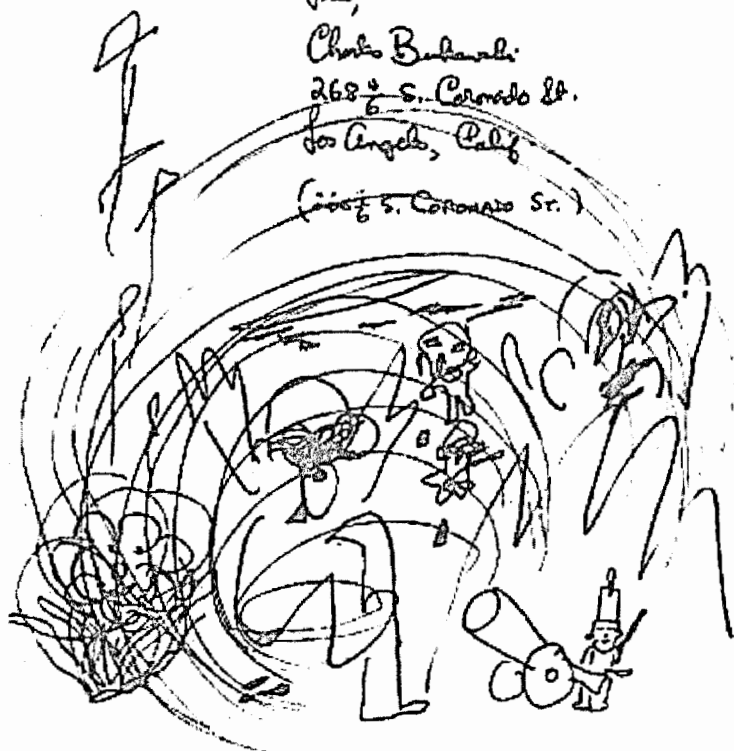
Love,

Charles B. Buharali

268 1/2 S. Coronado St.

Los Angeles, Calif.

(100 1/2 S. Coronado St.)



نسخه‌ی اضافی دارید؟؟؟؟ (نمی‌دانم چرا باید داشته باشید) محبت می‌کنید اگر برایم بفرستیدش.

این روزها زیاد نمی‌نویسم، سی و سه ساله می‌شوم، با شکمی ورم کرده از نوشیدن و زوال عقلی که در جانم چمبره زده است. شش یا هفت سال قبل ماشین تحریرم را برای چند پیک بیش‌تر فروختم. آن قدر هم می‌نوشم که پول کافی برای خرید یک ماشین دیگر ندارم. حالا هم نوشته‌های گاه‌و‌بی‌گاهم دست‌نویس است و با طراحی‌هایم به آن رنگ‌و‌لعباب می‌دهم (مثل هر دیوانه‌ی دیگری). گاهی بساط طراحی را در دست‌شویی پهن می‌کنم (حتا روی دستمال توالت).

امیدوارم «۲۰ تشکر» را داشته باشید، خیلی ممنون می‌شوم.



[به جادسون کروز^۱]

اواخر ۱۹۵۳

تنها رد دلنشین از امریکا را تو برای من می فرستی. اخبار را در پس آن عکس های خوش آب و رنگ دیدن زیباست! تو آدم خیلی خوبی هستی، ترجیح می دهم این طور تصور کنم.

آخرین ویرایشات بر کتاب گوش لخت^۲ تحت تأثیر قرارم داد. مثل این بود که شور زندگی و هنر کشیده ای به صورتت بزنند، در تازه ترین شماره ی کنیون ریویو^۳، چیزی بیش تر از این حرف ها اتفاق افتاد. چیزی که به چاپ می رسد، آنی است که می خواهی چاپ شود، نه آن چه که درست است. همین راه را ادامه بده. دیروز جانت ناف^۴ را دیدم. او هم تو را قبلاً دیده. بیارش داخل بازی.

1 Judson Crews

2 Naked Ear

3 The Kenyon Review

4 Janet Knauff

[به جادسون کروز]

۴ نوامبر ۱۹۵۳

با تو صادق خواهم بود. شاید بهتر باشد شعرها را تا هر وقت که می‌خواهی پیش خودت نگه داری، چون به محضی که به دستم برسند، آن‌ها را دور می‌اندازم. به جز اولی‌ها که تازه‌تر هستند، این شعرها در مجله‌ی پوئتری^۱ و نسخه‌ی تازه‌ی امبرو^۲ رد شدند. مطلوب و چشم‌گیر، اما فکر می‌کنند شعر نیستند. می‌دانم منظورشان چیست. جان کلام سر جایش است، اما من نمی‌توانم آن را از غلافش بیرون بکشم. در توانم نیست که با این شاخص‌ها کار کنم. من اهل شعر و شاعری نیستم. نمی‌دانم چه چیزی جذب می‌کند. گمان کنم کسل‌کننده نبودن. حتا اگر در ظاهر خوب باشد، شعر دلنشین شعر کهنه است.

آن‌ها را هر قدر که می‌خواهی پیش خودت نگه‌دار. تنها کسی که جذب‌شان شد تو بودی. اگر باز هم شعری نوشتم، می‌فرستم.

۱ *Poetry: A Magazine of Verse*، از مهم‌ترین ماه‌نامه‌های شعر در جهان انگلیسی‌زبان که از سال ۱۹۱۲ در شیکاگو منتشر می‌شود و هریت مونرو بنیان‌گذار آن بوده است و هم‌اکنون آن را بنیاد شعر منتشر می‌کند. در سال ۲۰۰۷ تیراژ این مجله سی هزار نسخه بود و از هر صد هزار شعر ارسالی سالانه سیصد شعر چاپ می‌کرد. گاهی از این مجله به‌عنوان شعر شیکاگو نیز یاد می‌شود.

۱۹۵۴

[به ویت برنت]

۱۰ ژوئن ۱۹۵۴

6-10-54

Dear Mr. Burnett:

Please note change of address (323 1/2 N. Western Blvd. in L.A., 4.), if you are holding any more of my weird masterpieces.



^{replied by Esquire}
This piece is an expanded version of a short sketch I sent you some time ago. I guess it's too silly for publication. I don't know exactly what it means. I just got to playing around with it as it ran away with me. I think Sherwood Anderson would enjoy it but he can't read it.
- no. B. Schenck

آقای برنت عزیز:

آدرس تغییر کرد (لس آنجلس، خیابان وست مورلند، شماره ۱۲۳۳ ۱/۲) لطفاً حواست باشد، اگر باز هم از این آثار هنرمندانه و باده پرست می خواهی.



این قطعه را اسکوآیر رد کرد، نسخه‌ی طولانی‌تری است از طرح‌های مختصری که چند وقت پیش برایت فرستادم. دقیقاً نمی‌فهمم معنی‌اش چیست اما فکر کنم بیش از اندازه برای چاپ مناسب هستند. مدتی با آن سروکله زدم و از دستم در رفت. حدس می‌زنم شروود اندروس از آن خوشش بیاید، اما نیست که بخواند.

[به ویت برنت]

۲۵ اوت ۱۹۵۴

خیلی متأسف‌ام، چند ماه پیش با نامه‌ای که از اسمیت‌تاون^۱ به دستم رسید فهمیدم/ستوری دیگر زنده نیست.

تقریباً همان موقع داستانی با نام «داستان متجاوز» فرستاده بودم، اما هیچ خبری نشد. دلیل‌اش همین بود؟

همیشه آن مجله‌ی قدیمی با نوار نازنجی را یادم می‌ماند. در هر شرایطی، این حس را به من می‌داد که می‌توانم هر چه بخواهم بنویسم. اگر به حد کافی خوب باشد، به آن نقطه خواهد رسید. هرگز با نگاه کردن به مجلات دیگر این حس را نداشتم. به خصوص امروز، در زمانی که، خدایا، از تهمت زدن می‌ترسند یا از این که حرفی علیه کسی بزنند (نویسنده‌ی صادق توی سوراخ جهنم گم شده). منظورم این است که می‌نشینی تا بنویسی و می‌دانی که به کار نمی‌آید. امروز شهادت بر باد رفته، حقانیت راستین، شفافیت و حتا هنرمندی‌های بسیاری بر باد رفته.

برای من، نه فقط هنر، بلکه پول هم با جنگ دوم جهانی به جهنم رفت. حتا سیگار هم طعم گذشته را ندارد. تامال^۲، چیلی، قهوه. همه چیز از پلاستیک است. تریچه هم طعم تندوتیز خودش را ندارد. پوست تخم مرغ پخته می‌چسبد. برش‌های خوک تماش صورتی و پر از چربی است. مردم هیچ چیز به جز ماشین جدید نمی‌خرند، این زندگی آن‌هاست: یک چهارچرخه. یک سوم چراغ‌ها را روشن

1 Smithtown

۲ Tamal، نوعی غذای سنتی آمریکای جنوبی.

می‌گذارند تا در مصرف برق صرفه‌جویی کنند. پلیس‌ها مثل دیوانه‌ها جریمه می‌کنند. مست‌ها مبالغه‌بی‌رحمانه‌ای جریمه می‌شوند و تقریباً هر کسی که یک نوشیدنی داشته باشد، مست است. سگ‌ها باید افسار داشته و واکسن بزنند. برای گرفتن یک ماهی کوچک با دست هم باید جواز ماهی‌گیری داشته باشید. کتاب‌های مصور برای کودکان خطرناک است. مردها بکس را از روی کاناپه تماشا می‌کنند. همان‌هایی که هرگز نمی‌دانستند بکس چیست؛ زمانی که با تصمیمی مخالف هستند، نامه‌های شرم‌آور، جنجالی، اعتراضی و پر از خشم، برای روزنامه‌ها می‌نویسند.

خلاصه این‌که: هیچ چیز نمانده: زندگی نمانده. {...}

استوری مفهوم خاصی برای من داشت و حدس می‌زنم بخشی از همان جهانی است که جلو چشمانم از کف می‌رود. نگرانم که بعد از این چه خواهد شد.

یاد زمانی افتادم که هر ماه بیست تا، پنجاه تا داستان، یا گاهی از این هم بیش‌تر، برایت می‌فرستادم. بعدها هفته‌ای سه یا چهار یا پنج و... از (نیواورلئان، فریسکو، میامی، لس‌آنجلس، فیلی، سنت لوئیس، آتلانتا، گرینویچ ویلیج و هودسون) یا هر جای دیگری که بودم.

عادت داشتم کنار پنجره‌ای باز در نیو اورلئان بنشینم و در شب‌های تابستانی به خیابان خیره شوم و آن کلیدها را لمس کنم. زمانی هم که در فریسکو ماشین‌تحریم را فروختم و رفتم که بنوشم، نتوانستم از نوشتن دست بردارم و البته از نوشیدن هم. پس برای سال‌ها با قلم و کاغذ نوشتم و بعدها آشغال‌های مشابهی را به شکلی دیگر طراحی کردم تا توجه تو را جلب کنم.

خب! به من گفتند که دیگر نمی‌توانم بنوشم و حالا ماشین‌تحریر دارم. می‌شود گفت کاری هم دست‌وپا کرده‌ام، اما نمی‌دانم تا کی آن‌جا می‌مانم. ضعیفم و زود مریض می‌شوم. همیشه عصبی هستم و حدس می‌زنم سیم‌پیچی‌های مخم کم‌وبیش قاطی کرده؛ اما با همه‌ی این‌ها، انگشتانم دوباره آن کلیدها را لمس می‌کنند، لمس آن‌ها و ساختن خطوط، یک صفحه، یک صحنه که در آن به مردم جان می‌دهم، حرف می‌زنند، درها را می‌بندند و حالا دیگر استوری نیست.

اما می‌خواهم از تو تشکر کنم برنت، برای این‌که این بار را با من به دوش

کشیدی. می‌دانم بیش‌تر آن حقیر بود؛ اما آن روزها، روزهای خوب ما بودند، روزهای خیابان شانزدهم^۱ و حالا مثل هر چیز دیگری، سیگار و نوشیدنی و گنجشک‌های نر در هلال ماه، همه رفته‌اند. اندوهی به سنگینی قیر. خداحافظ، خداحافظ.

[به کاریس کرازی]

۹ دسامبر ۱۹۵۴

نامه‌ات را از ایتالیا (در جواب نامه‌ی من) یک سال قبل یا پیش‌تر گرفتم. از این‌که به خاطر من داری ممنونم. شنیدن از تو سرپایم کرد! هنوز هم در کار نشری؟ اگر هستی، چیزی دارم که مایل‌ام ببینی. آدرس بفرست تا آن را ارسال کنم؛ نمی‌دانم چه‌طور به تو دسترسی داشته باشم. دوباره می‌نویسم، کمی. {چارلز} شاتاک^۱ از اکسنت^۲ گفت نمی‌فهمد چه‌طور برای نوشته‌هایم ناشر پیدا می‌کنم اما کاریس، شاید روزی «ذائقه‌ی عمومی با کمک تو مرا کشف کند».

با نامه‌ات سال پیش، رساله‌ای علمی به ایتالیایی فرستادی. مرا با یک انسان دانش‌آموخته اشتباه گرفتی: نتوانستم بخوانم. من حتا یک هنرمند واقعی هم نیستم (می‌دانی، شاید یک جورهایی قلابی باشم). تقریباً همه‌اش را یک جورهایی با نفرت درونی‌ام می‌نویسم. هنوز وقتی می‌بینم دیگران چه‌طور کار می‌کنند، باز به همین روش ادامه می‌دهم. چه کار دیگری از دستم برمی‌آید؟ {...}

این آدم هزاربیش‌ه جای دیگری کارگری می‌کند. از آن متفرم، اما برای اولین بار در زندگی، دو جفت کفش دارم (دوست دارم بهترین لباسم را برای تماشای بازی‌های مهم تن کنم). پنج سالی است که با زنی ۱۰ سال بزرگ‌تر از خودم زندگی می‌کنم؛ اما به او عادت کردم و خسته‌تر از آنم که دنبال آدم دیگری باشم، یا به هم بزنم.

۱ Charles Shattuck، سردبیر مجله‌ی اکسنت (Accent).

۲ مجله‌ای ادبی در آمریکا، که از ۱۹۷۵ چاپ شد و در سال ۲۰۱۰ به شکل آنلاین به فعالیت خود ادامه داد.

اگر هنوز در این کار هستی، لطفاً اجازه بده آدرس انتشارات را داشته باشم. باز هم برای این همه مهربانی ممنونم، این که مرا به یاد داشتی و برای من نوشتی.

[به ویت برنت]

۲۷ فوریه‌ی ۱۹۵۵

منونم که داستان‌های قدیمی و یادداشت‌ها را برگرداندی. این روزها کمی بهترم، اما در بیمارستان دولتی بخش خیریه تقریباً جان دادم. قطعاً یک افتضاح کامل بود، احتمالاً هر چیزی که درباره‌اش شنیدی درست است. ۹ روز و برای هر روز ۱۴/۲۴ دلار از من گرفتند؛ چه خیریه‌ی کاردرستی. داستانی درباره‌ی آن نوشته‌ام. اسم‌اش «آب‌جو، شراب، ودکا، ویسکی؛ شراب، شراب، شراب» است و برای اکسنت فرستادم. آن را رد کرد: ... «یک موج خونین، شاید روزی ذائقه‌ی عمومی با تو همراه شود.»

خدای من، امیدوارم آن روز نرسد. [...]

به هر حال، در یادداشت‌هایت گفתי هیچ نسخه‌ای از داستان‌هایم را نداری. از /ستوری شماره‌ی مارس-آوریل ۱۹۴۴ چه‌طور؟
خب، سی‌وچهار سالم است. اگر تا شصت‌سالگی آن را به سرانجام نرسانم، ده سال دیگر هم به خودم زمان می‌دهم.